

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

## غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

مسأله‌ی غیبت در احادیثی که شیعه از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است و روایاتی که از اهل بیت وارد شده است، به قدری مورد تصریح قرار گرفته است که همه‌ی فرق شیعه، قائل به بحث غیبت‌اند. از سبائیه که یک امامی‌اند و فقط حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام را قبول دارند و معتقدند حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام غیبت کرده‌اند؛ تا اثنی‌عشریه که به دوازده امام معتقدند و به غیبت امام دوازدهم قائل‌اند؛ تا جارودیه، کیسانیه، ناووسیه، واقفیه، و سایر فرق امامیه، شش امامی‌ها، هفت امامی‌ها، چهار امامی‌ها، سه امامی‌ها و ... همه به بحث غیبت قائلند و معتقدند که آخرین امامشان از دنیا نرفته است؛ غیبت کرده است و برمی‌گردد و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند.

طبق روایاتی که از ائمه‌ی هدی عَلَيْهِ السَّلَام داریم، هم اصل غیبت مسجّل است؛ هم دو مرحله‌ای بودن غیبت مسجّل است. از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام حدیث داریم: امام زمان ارواحناده دو غیبت دارند؛ «**أَخْدِيهِمَا قَصِيرَةً وَالْأُخْرَى طَوِيلَةً**»<sup>۱</sup> یکی از آن دو کوتاه‌تر و دیگری طولانی‌تر است.

دوران غیبت صغری<sup>۱</sup> حدود هفتاد سال است. از رحلت امام عسگری عَلَيْهِ السَّلَام در سال دویست و شصت هجری قمری، تا آغاز دوران غیبت کبرای امام عصر ارواحناده که با از دنیا رفتن علی بن محمد سمری، چهارمین نایب خاص حضرت مقارن است؛ حدوداً شصت و نه سال، یا هفتاد سال است که در این دوران چهار نایب نمایندگی حضرت را داشتند؛ و حضرت در جایی مخفی و پنهان بودند و کسی

<sup>۱</sup>. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

از جای اقامت حضرت خیر نداشت و لذا کسی حضرت را نمی‌توانست ببیند. فقط نواب، از جای حضرت خبر داشتند و رابط بین حضرت با مردم بودند. اولین آنها، عثمان بن سعید است که نایب امام عسگری علیه السلام نیز بود. چون تقریباً از دوران امام هادی علیه السلام و شاید امام جواد علیه السلام، ارتباط ائمه علیهم السلام با مردم به شدت دشوار شد و لذا ائمه نمایندگان، وکلا یا نوابی تعیین فرمودند تا رابط بین مردم و ایشان باشند. امام هادی علیه السلام قلمرو کشور اسلامی را به چهار منطقه تقسیم کردند و برای هر یک از آنها، یک نایب تعیین کردند. ائمه‌ی آخری ما علیهم السلام محصور بودند؛ ارتباط مردمی آنها توسط حکومت بنی عباس کاملاً تحت کنترل بود؛ خصوصاً در دورانی که به سامرا رفتند و در بین نظامیان کاملاً محصور بودند. لذا از طریق نواب با شیعیانشان ارتباط داشتند. عثمان بن سعید، ظاهراً نایب امام هادی علیه السلام هم بوده و قطعاً نایب امام عسگری علیه السلام بوده است. لذا وقتی امام عسگری علیه السلام از دنیا رفتند، پیرمرد بود. امام زمان ارواحنافداه به او فرمودند که نایب من هم باش؛ نیابت من را هم داشته باش. ولی چون پیر بود، عمر زیادی نکرد. از روزی که نیابت امام عصر ارواحنافداه را عهده‌دار شد، سه سال بیشتر زنده نبود. وقتی او از دنیا رفت، امام زمان ارواحنافداه نیابتشان را به پسر او، محمد بن عثمان دادند. محمد بن عثمان، چهل سال نایب امام زمان ارواحنافداه بود؛ تا این که از دنیا رفت. وقتی او از دنیا رفت، امتحان عجیب و غریبی اتفاق افتاد. به خدا پناه می‌بریم که خدا انسان را از لغزش و انحراف حفظ کند. افراد برجسته‌ای بین شیعه بودند که احتمال می‌رفت یکی از آنها بعد از محمد بن عثمان نایب امام زمان ارواحنافداه بشود؛ یکی از این افراد برجسته، فردی به نام شلمغانی است. شلمغانی شخص کوچکی نبود؛ فقیه و عالم بزرگ شیعه بود. اما به خاطر جاه‌طلبی، قدرت‌طلبی، وقتی امام عصر ارواحنافداه نیابتشان را به حسین بن روح نوبختی که ایرانی تبار است، سپردند؛ به شلمغانی برخورد و پس از مدتی یکی از دشمنان امام زمان ارواحنافداه شد و کار به جایی رسید که در توقیعی که از ناحیه‌ی حضرت صادر شد، حضرت او را لعن کردند. ببینید چقدر خطرناک است؛ خدا انسان را به خودش وانگذارد که از کجا به کجا می‌افتد!

حسین بن روح نیز مدت بیست و پنج سال، نیابت امام عصر ارواحنافداه را برعهده داشت و با رحلت او، امام زمان ارواحنافداه علی بن محمد سمری را نایب خودشان قرار دادند که او نیز پس از آن عمر زیادی

نکرد؛ دو سال بیشتر زنده نبود و در هفته‌ی پایانی عمر او، توقیعی از جانب امام زمان ارواحناده خطاب به او صادر شد و فرمودند شما ظرف چند روز آینده از دنیا خواهی رفت و با مرگ تو باب نیابت خاصه مسدود می‌شود و تا ظهور کَلّی، دیگر نایب خاصی وجود نخواهد داشت و از این به بعد، هر کس ادّعی مشاهده کرد؛ مدّعی شد که هر وقت دلش بخواهد، مثل شما چهار نفر که نایب خاص من بودید و جای من را می‌دانستید و هر وقت کاری داشتید، پیش من می‌آمدید؛ اگر کسی ادّعا کرد که این موقعیت را دارد و هر وقت دلش بخواهد می‌تواند پیش من بیاید و من را ببیند، او را تکذیب کنید؛ او دروغ‌گوست؛ او سخنِ گزافی می‌گوید. البته توجّه دارید که این فرمایش حضرت به این معنا نیست که امام زمان ارواحناده را در دوران غیبت، نمی‌توان دید؛ بلکه به این معناست که کسی ادّعی نیابت بکند؛ ادّعا کند که هر وقت من بخواهم، می‌توانم حضرت را ببینم. فرمودند اگر کسی چنین ادّعی کرد، او را تکذیب کنید.

در دوران غیبت صغری و نیابت خاصه، سه سال نایب اوّل، عثمان بن سعید بود؛ چهل سال نایب دوّم، محمد بن عثمان بود؛ بیست و پنج سال نایب سوّم، حسین بن روح بود؛ دو سال هم نایب چهارم بود؛ تقریباً می‌شود هفتاد سال. دوران غیبت صغری امام زمان ارواحناده هفتاد سال است. بعضی از علمای شیعه، پنج سال دوران زندگی امام زمان ارواحناده در عصر پدر بزرگوارشان امام عسگری علیه السلام را نیز جزء غیبت صغری تلقّی کرده‌اند؛ چون می‌گویند در آن دوران نیز امام عسگری علیه السلام، امام زمان ارواحناده را به همه نشان نمی‌دادند؛ چون این خطر وجود داشت حکومت که با توجّه به خبرهایی که از طریق احادیث شنیده بود، که دوازدهمین امام، ریشه‌ی حکومت‌های جور را می‌کند؛ به شدّت در پی از بین بردن دوازدهمین امام بود؛ لذا امام عسگری علیه السلام، امام زمان ارواحناده را فقط به برجستگان از شیعه که مورد اعتماد خاصّ حضرت بودند، نشان می‌دادند؛ به دیگران نشان نمی‌دادند. لذا بعضی از علمای شیعه قائلند که آن پنج سال نیز جزء دوران غیبت صغری ابه‌شمار می‌آید؛ لذا دوران غیبت صغری را هفتاد و پنج سال می‌دانند. اما این بحث مهمّی نیست. بعد از این هفتاد سال، دوران غیبت کبری شروع شد.

در دوران غیبت صغری، امام زمان ارواحناده مختفی‌اند؛ یعنی در جایی زندگی می‌کنند که جز نواب خاص خبر ندارند؛ لذا حضرت دیده نمی‌شوند؛ اگر دیده شوند، شناخته می‌شوند. چون یکبار حضرت برای همه آشکار شدند؛ زمانی که بر پیکر پدر بزرگوارشان، امام عسگری علیه السلام نماز خواندند. جعفر، عموی حضرت، که فرد صالحی نبود و جاه‌طلب بود و با حکومت بنی عباس نیز سر و سری داشت، می‌خواست جای امام عسگری علیه السلام را بگیرد. علامتی بین شیعه‌ها برای تشخیص امام بعد وجود دارد و آن این است که کسی که بر پیکر امام قبل نماز بگذارد، امام بعد است. لذا جعفر تصمیم داشت بر پیکر امام عسگری علیه السلام نماز بخواند تا به گمان خودش، امامتش برای شیعیان مسجّل شود. این بود که امام زمان ارواحناده از خانه بیرون آمدند و گوشه‌ی عبای جعفر را گرفتند و فرمودند: عمو جان کنار برو، من از تو سزاوارترم که بر پیکر پدرم نماز بگذارم. اینجا بود که همه امام زمان ارواحناده را دیدند. این است که می‌گوییم اگر حضرت دیده می‌شدند، شناخته می‌شدند. لذا حضرت در دوران غیبت صغری مخفی‌اند چون اگر دیده شوند، شناخته می‌شوند و خطرناک است. چون مردمی که امام زمان ارواحناده را در مراسم نمازگزاردن بر پیکر پدر بزرگوارشان دیده بودند، اگر حضرت را در کوچه و خیابان می‌دیدند، ایشان را می‌شناختند و چه بسا به حکام بنی عباس خبر می‌دادند و برای جان حضرت خطر داشت. این است که حضرت در این هفتاد سال دیده نمی‌شوند و مختفی‌اند. اما وقتی هفتاد سال گذشت، همه‌ی انسان‌هایی که امام زمان ارواحناده را در آن مراسم نماز دیده بودند، پیر شدند و مردند؛ دیگر کسی نبود که حضرت را دیده باشد و چهره‌ی حضرت را بشناسد؛ لذا اگر حضرت بین مردم می‌آمدند، شناخته نمی‌شدند. در دوران غیبت کبری، امام عصر ارواحناده، دیده می‌شوند، اما شناخته نمی‌شوند. یک زندگی ناشناس بین مردم دارند. احادیث فراوان است؛ «بِرؤنّه و لا یعرفونّه»<sup>۲</sup> او را می‌بینند، اما نمی‌شناسند و نمی‌دانند که ایشان امام زمانند. «بِمشی فی أسواقهم و یطأ بسطهم»<sup>۳</sup> امام

<sup>۲</sup>. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

<sup>۳</sup>. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۳۶.

زمان ارواحنفاده در بازارهای مسلمانان آمد و شد می‌کنند؛ وارد مجلس‌هایشان می‌شوند؛ پا روی قالی‌ها و فرش‌هایشان می‌گذارند؛ در مجالسشان می‌نشینند؛ «بِرُونَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ» ایشان را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.

از آغاز دوران غیبت کبرای امام عصر ارواحنفاده، که بعد از اتمام دوران غیبت صغری، یعنی سال ۳۲۹ هجری قمری آغاز شد، تا کنون که سال ۱۴۳۳ هجری قمری است، هزار و صد و چهار سال می‌گذرد. معنای غیبت در دوران غیبت کبری<sup>۱</sup> را فهمیدیم: زندگی ناشناس بین مردم. مگر همه‌ی کسانی را که در کوچه و خیابان می‌بینیم، می‌شناسیم؟ ان‌شاءالله بعد از اتمام جلسه، به حرم مشرف می‌شوید. همه‌ی کسانی که در حرم از جلوی‌تان می‌گذرند را می‌شناسید؟ احتمال نمی‌دهید امام زمان ارواحنفاده هم به زیارت علی بن موسی علیه السلام بیایند؟ الان نمی‌فهمیم. روزی که حضرت خودشان را معرفی کردند، خیلی از اشخاص با حسرت می‌گویند ای داد بیداد، بارها ما حضرت را دیده بودیم و نمی‌شناختیم که ایشان امام عصر ارواحنفاده هستند. پس غیبت کبرای امام عصر ارواحنفاده، زندگی ناشناس بین مردم است.

واژه‌ی غیبت، در زبان ما دو معنا دارد. یکی غیبت در برابر حضور است؛ در مدارس، سر کلاس، حاضر غایب می‌کنند. مثلاً می‌گویند حسن امروز در کلاس حاضر است؛ حسین غایب است و به مدرسه نیامده است. این غیبت به معنای عدم حضور است. غیبت به معنای عدم حضور، در مورد حجّت خدا که وجه الله است؛ قابل تصوّر نیست. محال است حجّت خدا جایی حاضر نباشد. این که در دعای ندبه می‌خوانید: «أَيْنَ وَجْهِ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ»<sup>۴</sup> آن وجه خدا که اولیای خدا به او توجّه دارند، کجاست؟ جوابش را قرآن داده است: «فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»<sup>۵</sup> رویت را به هر طرف برگردانی، آنجا وجه الله را می‌بینی. تو پشت به حضرت کرده‌ای؛ حضرت حاضرند. رویت را به سمت حضرت برگردان،

<sup>۴</sup>. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

<sup>۵</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

ایشان را می‌بینی. تو رویت به نفس خودت است؛ تو داری خودت را می‌بینی؛ تو حواست به خودت است؛ هر وقت حواست از خودت به سمت حضرت برگشت، حضرت را خواهی دید. هیچ جا نیست که از حضور حضرت خالی باشد. دیشب، شب نیمه‌ی شعبان، در دعای کمیل خواندید: «بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» قسم به آسمائی که ارکان همه چیز را پر کرده است. اسماء خدا چه کسانی هستند؟ آن آسمائی که خدا به آدم آموخت و بعد به ملائکه عرضه کرد و فرمود: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ»؛ بنا بر احادیث مُتَقَنِي که داریم، این اسماء، انوار مقدّس خمسه‌ی طیبه‌اند. اسماء خدا چهارده نور پاکند. وقتی اسماء خدا ارکانِ کلّ شیء را پر کرده است؛ می‌شود امام زمان ارواحنفاده جایی حضور نداشته باشند؟ می‌شود اسم الله جایی نباشد؟ پس غیبت به معنی عدم حضور برای امام زمان ارواحنفاده اصلاً شدنی نیست. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»<sup>۶</sup> خدا قیوم عالم است. خلیفه‌ی این قیوم کیست؟ حجت خداست. حجت خدا به قائم‌مقامی خدا، قیوم عالم است. او عالم را برپا نگه داشته است. مگر می‌شود او نباشد و چیزی برپا باشد؟ لذا غیبت به معنای عدم حضور در مورد حجت خدا و این که کسی بگوید امام زمان ارواحنفاده حاضر نیست، اصلاً حرف بی‌ربطی است.

معنای دوّم غیبت، پنهان بودن در برابر آشکار بودن است؛ غیبت در برابر ظهور است. معروف است که می‌گویند غیبتی که راجع به امام زمان ارواحنفاده است، به این معنی است؛ غیبت در برابر ظهور است. حضرت غایبند، یعنی ظاهر نیستند. اما می‌خواهم عرض بکنم این هم نیست. چه کسی گفته است که حضرت ظاهر نیستند؟ ظاهرتر از حجت خدا در این عالم کیست؟ چه چیز در این عالم ظاهرتر از حجت خداست؟ چیزی دارید، به من بگویید! ظهور همه‌ی عالم به وجود حجت خداست؛ قرآن فرمود: «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»<sup>۷</sup> زمین<sup>۸</sup> به نور ربّش روشن شد. این «نُورِ رَبِّهَا» کیست؟ در زیارت جامعه‌ی

۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱.

۷. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۵.

۸. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۹.

کبیره می‌خوانید: «**أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ**» زمین به نور شما اهل بیت روشن شد. ربّ مطلق، ذات مقدّس احدیّت است؛ امّا ربّ مضاف، حجّت خداست. لذا اشاره کردم وقتی خواستند ابوذر غفاری را به ربه تبعید کنند، امیرالمؤمنین و حسنین علیهم‌السلام به مشایعت او آمدند؛ مروان که داماد خلیفه‌ی سوّم بود و شخص بسیار خبیث و شقی‌یی بود و فرماندار مدینه بود، خواست مانع شود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام یک نهیب به او زدند، او خودش را جمع کرد و فهمید که اینجا شوخی بردار نیست که بخواهد جلوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بایستد و بگوید خلیفه دستور داده است احدی حق ندارد ابوذر را مشایعت کند. وقتی امیرالمؤمنین و حسنین علیهم‌السلام با ابوذرخداحافظی کردند؛ مروان به ابوذر گفت اگر وصیّتی داری بگو. ابوذر گفت من وصیّتم را کرده‌ام. مروان گفت به چه کسی وصیّت کرده‌ای؟ ابوذر گفت به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام «**وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَرَبِّي الْأَرْضِ الَّذِي يَسْكُنُ إِلَيْهَا وَ يُسْكُنُ إِلَيْهِ**»<sup>۱۰</sup> به خدا سوگند او ربّ زمین است که نزد آن سکونت می‌کند و نزد او آرامش یافته می‌شود. بنابراین معلوم شد در «**أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا**» ربّ یعنی چه. این‌گونه نیست که در قرآن کریم واژه‌ی ربّ همیشه به ذات مقدّس احدیّت اطلاق شده باشد؛ ربّ مضاف هم در قرآن وجود دارد. یک مورد خیلی روشنش، در داستان حضرت یوسف علیه‌السلام، وقتی آن دو زندانی خوابشان را برای حضرت یوسف علیه‌السلام تعریف کردند تا تعبیر کند؛ در تعبیر خواب آنها فرمود: «**أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ**»<sup>۱۱</sup> این را پیغمبر معصوم دارد می‌گوید و در قرآن آمده است. فرمود: یکی از شما دو نفر ساقیِ ربّش می‌شود؛ ربّش که بود؟ فرعون بود؛ پادشاه آن عصر بود. فرعون اسم مشترک بین پادشاهان مصر است. یا هنگامی که او خواست از زندان آزاد شود؛ یوسف علیه‌السلام به او فرمود: «**أَذْكُرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ**»<sup>۱۲</sup> مرا نزد ربّت یاد کن. در قرآن متعدّد داریم؛ به یک مورد

<sup>۹</sup> در این آیه ارض را، هم به معنای کوهی زمین می‌شود گرفت و هم به معنای ارضِ عالم کثرت در برابر سماء عالم توحید، عالم وحدت.

<sup>۱۰</sup> علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الائمّة، ج ۱، ص ۳۴۴.

<sup>۱۱</sup> سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۴۱.

<sup>۱۲</sup> سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۴۲.



اشاره نمودم. برای کسی ثقیل نباشد که ما می‌گوییم امیرالمؤمنین علیه السلام ربّ ارض است؛ آن هم ربّ ارض وجود، نه فقط ربّ کره‌ی زمین در منظومه‌ی شمسی. اگر حجّت خدا ربّ مضاف عالم است و «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»؛ می‌شود چیزی که ارض را به نور وجود روشن کرده است، ارض را آشکار و پدیدار کرده است، خود آن نور روشن‌گر و وجودبخش، تاریک و مخفی و نادیدنی باشد؟ او سبب دیده شدن است؛ او سبب آشکار بودن است؛ او سبب ظاهر بودن است؛ چطور ممکن است خودش ظاهر و آشکار نباشد؟ بنابراین ممکن نیست حجّت خدا غایب به معنای غیر ظاهر باشد. به معنای عدم حضور که به روشنی معلوم بود غلط است. ولی حالا روشن شد که به معنای دوّم، یعنی عدم ظهور هم نادرست است. پس حجّت خدا نه غایب است، به این معنا که حاضر نیست؛ نه غایب است، به این معنا که ظاهر نیست. پس غیبت چیست؟ او حاضر ظاهر است. پس چرا ایشان را نمی‌بینیم؟ باید پرسید حواس تو کجاست؟ او هست؛ آشکار هم هست؛ منتهی تو حواسّت جای دیگری است. تو غرق در خودبینی هستی؛ غرق در آمال و آرزوهای هستی؛ غرق در هوی و هوس‌های هستی؛ غرق در دنیایی؛ تو حواسّت به حجّت خدا نیست که ایشان را ببینی. فرمود: «فَإِنَّمَا تُولُوا فِتْمًا وَجْهَ اللَّهِ»<sup>۱۳</sup> هر جا رویت را از خودت برگرداندی؛ هر جا رویت را از دنیاطلبی‌های برگرداندی؛ هر جا رویت را از هوس‌رانی‌های برگرداندی؛ وجه الله را می‌بینی.

به دریا بنگرم، دریا ته وینم	به صحرا بنگرم، صحرا ته وینم
به هر جا بنگرم، کوه و در و دشت	نشان از قامت رعنا ته وینم

ما حواسمان پخش است؛ حواسمان پرت است؛ او اینجاست؛ هم الآن، آشکارا، به من بگو تو کجایی؟ خدا رحمت کند مرحوم آیت الله العظمی بهجت رضوان الله تعالی علیه را. نقل کرده‌اند یک صبح جمعه ایشان به مسجد جمکران رفته بودند. مردم مشغول خواندن دعای ندبه بودند؛ در بخشی از دعای ندبه انسان دارد دنبال حضرت می‌گردد؛ آین؟ آین؟ آین؟ «أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُوا مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ؟ أَيْنَ الْمُعَدُّ

<sup>۱۳</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.



لَقَطَعَ دَابِرَ الظَّلْمَةِ؟...»<sup>۱۴</sup> مدام آینَ آینَ می گفتند. آقای بهجت برگشته بود به آنها گفته بود: بابا جان شما

کجایید؟ مدام نگویید امام زمان ارواحنافداه کجاست؛ بگویید خودتان کجایید؟ شما کجایید؟ تو حواسَت پرت است؛ اگر جمع شوی، همین جا، هم الآن، حضرت را می بینی. راجع به بحث جمع یادتان هست،

یک بار مفصل صحبت کردیم. گفتیم اگر ما جمع شویم، حضرت را می بینیم؛ چون حضرت هم الآن

اینجاست. تو اگر هم الآن اینجا باشی، حضرت را می بینی. منتهی تو الآن اینجا نیستی، نه اینجا، نه

الآن. بخشی از حواسَت به گذشته هایت است و اتفاقاتی که افتاده است؛ بخش دیگر حواسَت به آینده

است و آرزوهایی که داری؛ نگرانی هایی که داری. در گذشته و آینده و در جاهای مختلف حواسَت

پراکنده است. نه اینجایی، نه الان؛ هیچ یک. اگر جمع شوی، می بینی؛ لذا روز ظهور حضرت جمعه

است. «هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يَوْمُكَ الْمَتَوَقَّعُ فِيهِ ظُهُورُكَ وَ الْفَرَجُ فِيهِ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى يَدَيْكَ»<sup>۱۵</sup> روزی که جمع

می شوید؛ روز جمع، یوم الجمعة، روز جمع شدن، روز دیدار حضرت است. کما این که دیدار خدا هم

همین طور است؛ خدا را هم می شود دید. تو کجایی؟ خدا الان اینجا نیست؟ خدا مخفی است؟ «مَتَى

غَبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ إِلَيْكَ؟»<sup>۱۶</sup> کی غایب شده ای تا به راهنمایی نیازمند باشی که به سوی تو

راهنمایی کند؟ خدا مخفی است؟!

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

کی رفته ای ز دیده که پیدا کنم تو را

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

<sup>۱۴</sup>. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

<sup>۱۵</sup>. محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت امام زمان ارواحنافداه در روز جمعه.

<sup>۱۶</sup>. محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات بعد از دعای عرفه ای امام حسین علیه السلام.

خدا مخفی است؟! یکی از اسماء خدا ظاهر است؛ «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»<sup>۱۷</sup> اول و آخر و ظاهر و باطن اوست. خدا ظاهر است؛ تو نمی‌بینی. چرا؟ چون تو نیستی. هر وقت جمع شدی، خدا را هم خواهی دید. لذا روز قیامت هم روز جمع شدن است؛ «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ»<sup>۱۸</sup> یکی از اسم‌های قیامت یوم الجمع است. لذا اگر جمع شوی، اول قیامت صغری برپا می‌شود. قیامت صغری ظهور حجت خداست. در آن حدیث هم پیامبر فرمودند اگر یک روز بیشتر از عمر دنیا باقی نمانده باشد، که بعد از آن قرار است قیامت برپا شود، خدا همان یک روز را آن قدر طولانی می‌کند تا حجت خدا ظهور کند. ظهور حجت خدا قیامت صغری است؛ اول قیامت صغری برپا می‌شود، بعد قیامت کبری برپا می‌شود. در قیامت صغری، حجت خدا ملاقات می‌شود؛ یوم اللقاء حجت خداست؛ در قیامت کبری، یوم اللقاء خود خداست. پس باید جمع شد؛ این که حضرت را نمی‌بینیم، نه به خاطر این است که حضرت حضور ندارد و نه به خاطر این است که حضرت ظهور ندارد. مشکل ماییم. لذا خواجه نصیر الدین طوسی گفت: «وُجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَ غَيْبَتُهُ مِنَّا»<sup>۱۹</sup> وجود حضرت لطف است و این که زمام امور را به دست بگیرند، لطف دیگری است و عدم آن از جانب ما است. سبب و ریشه‌ی غیبت ماییم. این که نمی‌بینی، مشکل از خودت است. او نه دور است که خارج از حد دیده شدن باشد و نه در نزدیکی، پشت پرده‌ی، خودش را مخفی کرده است که دیده نشود امام سجاد علیه السلام به خدا می‌گوید «وَأَنَّ الرَّجُلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ» کسی که می‌خواهد به سوی تو سفر کند، راهش خیلی نزدیک است؛ کسی که می‌خواهد به دیدار تو بیاید، راهش خیلی نزدیک است. «وَأَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ»<sup>۲۰</sup> تو بر خودت حجاب و پرده‌ای نگرفته‌ای که نزدیک باشی و من تو را نبینم. خود خدا هم در قرآن فرمود:

<sup>۱۷</sup>. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۳.

<sup>۱۸</sup>. سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۹.

<sup>۱۹</sup>. قوشچی، شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیر الدین طوسی، ص ۳۷۶.

<sup>۲۰</sup>. محدث قمی، مفاتیح الجنان، اعمال شب‌های ماه رمضان، دعای ابو حمزه ثمالی.

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»<sup>۲۱</sup> وقتی بندگانم در مورد من از تو می‌پرسند؛ من نزدیکم. پس هم

نزدیک است؛ دور نیست که دیده نشود؛ هم پشت پرده‌یی خودش را مخفی نکرده است. مشکل از این طرف است؛ مشکل در بیننده است، نه در آن چیزی که باید دیده شود.

اگر بیننده شروع کند به حل کردن مشکلش؛ سه مرتبه طی می‌شود. مرتبه‌ی اوّل، مرتبه‌ی حسّ حضور است. این که احساس می‌کنی او حضور دارد؛ او را نمی‌بینی، اما احساس می‌کنی هست؛ احساس می‌کنی دارد تو را نگاه می‌کند؛ احساس می‌کنی تحت دید او هستی؛ تحت نظر او هستی. این حسّ حضور، مرتبه‌ی اوّل خارج شدن از غیبت سالک است؛ چه حسّ حضور حجت خدا، چه حسّ حضور خود خدا و ذات احدیت. مرتبه‌ی دوّم، مرتبه‌ی است که او را می‌بینی. همراه همه چیز، درون همه چیز، او را می‌بینی؛ «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ وَ فِيهِ»<sup>۲۲</sup> چیزی را ندیدم مگر آن که او را پیش از آن چیز و پس از آن چیز و همراه آن چیز و درون آن چیز مشاهده کردم. این همان بود که گفتم:

به دریا بنگرم، دریا ته وینم      به صحرا بنگرم، صحرا ته وینم

شاید یک معنایش این باشد. همه‌ی عالم آینه‌یی است که حجت خدا در آن دیده می‌شود. ان شاء الله خدا ما را به حقایق زیارت آشنا تر بکند که در حرم که چشمتان را باز می‌کنید؛ ببینید جز علی بن موسی الرضا علیه السلام احدی در حرم نیست. هرچه دور تا دور حرم است، اشخاص و اشیاء، هر چه که هست، همه آینه است و عکس علی بن موسی الرضا علیه السلام را در همه می‌بینید. غیر او کسی نیست؛ این مرتبه‌ی دوّم ظهور است. با هر چیز، همراه هر چیز، او را ببینید. در مرتبه‌ی دوم همه چیز آینه می‌شود. در مرتبه‌ی سوّم ظهور، دیگر غیر او را نمی‌بینید. غیری نمی‌بینید؛ می‌بینید که فقط او هست.

<sup>۲۱</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

<sup>۲۲</sup>. فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، ص ۴۹.

دیدید آن بنده‌ی خدا به امام صادق علیه السلام مدام اصرار می‌کرد که «سیدی عَرَفَنِي نَفْسَكَ» خودت را به من بشناسان. وقتی خیلی اصرار کرد حضرت چه کردند؟ ظاهراً کنار رودخانه‌ای، دریایی بودند. آن شخص هم شنا بلد نبود؛ حضرت به اصحابشان فرمودند دست و پای او را بگیرید و او را وسط آب بیاندازید؛ او را وسط آب انداختند مقداری که بالا و پایین رفت، به دستور حضرت، او را بیرون آوردند. آمد نشست و دوباره گفت: «سیدی عَرَفَنِي نَفْسَكَ» حضرت فرمودند دوباره دست و پای او را بگیرید و او را وسط آب بیاندازید؛ داخل آب دوباره چهار قُلُوبِ آب که خورد، فرمودند دست و پایش را بگیرید و او را بیرون بیاورید. او را بیرون آوردند. دوباره گفت «سیدی عَرَفَنِي نَفْسَكَ» بار سوم، حضرت فرمودند او را بگیرید و وسط آب پرتش کنید؛ او را درون آب پرت کردند؛ او که شنا نمی‌دانست، پی‌درپی آمد بالا، رفت پایین؛ آمد بالا، مدام قُلُوبِ قُلُوبِ آب خورد؛ آخرین باری که سرش را آورد بالا که اگر دیگر پایین می‌رفت، خفه می‌شد و می‌مرد؛ حضرت فرمودند: او را از آب بیرون بیاورید. این بار که او را بیرون آوردند. نشست و دیگر چیزی نگفت. اصحاب به او گفتند که چه شد؟ آن دو بار دیگر که تو را گرفتیم و بیرون آوردیم باز هم به حضرت گفتم «سیدی عَرَفَنِي نَفْسَكَ» اما این بار دیگر نگفتم؟! گفت: بار آخر که سرم را بیرون آوردم که دیگر اگر می‌رفتم پایین، می‌مردم و خفه می‌شدم، دیدم کوهی زمین مثل نقره‌ی خام، صاف و برآق و سفید است و هیچ کس در عالم نیست؛ فقط یک سجّاده افتاده است و امام صادق علیه السلام آنجا نشسته اند. این را که دیدم، شناختم که امام صادق علیه السلام یعنی چه؛ لذا دیگر چیزی نگفتم<sup>۲۳</sup>. این همان است که گفتیم غیری نمی‌بیند.

طی شدن مراتب و مدارج بیرون آمدن سالک از غیبت، نه بیرون آمدن خدا یا حجّت خدا از غیبت، ثمره‌ی محبّت است؛ میوه‌ی عشق است؛ میوه‌ی دل‌باختگی به حجّت خداست؛ و محبّت به خدا و دل‌باختگی به خداست. دنبال هر یک از این دو ظهور هستید؛ شرطش عشق و محبّت است. لذا امام کاظم علیه السلام فرمودند: «يَغِيبُ عَنِ ابْصَارِ النَّاسِ شَخْصَةٌ» شخص حضرت مهدی از چشم‌های مردم، غایب

<sup>۲۳</sup>. مهدی طیب، مصباح الهدی، ص ۲۰۶.

می‌شود؛ «و لا یعیب عن قلوب المؤمنین ذکره»<sup>۲۴</sup> اما یاد او، عشق او، از دل‌های اهل ایمان غایب نمی‌شود. اینها دل‌باخته‌ی مهدی‌اند؛ عاشق مهدی‌اند. خود امام عسگری ارواحناده، به پسرشان، امام زمان ارواحناده، فرمودند: «اعلم ان قلوب اهل الطاعة و الاخلاص نزعُ إليك مثل الطیر إذا امتت اوكارها»<sup>۲۵</sup> بدان پسر، مهدی جان، قلب‌ها و دل‌های اهل طاعت و اهل اخلاص به سوی تو پرمی‌کشد؛ همان طور که پرندگان پرواز می‌کنند و پر می‌کشند و به سمت آشیانه‌شان می‌روند. پسر، مهدی جان، دل‌های اهل طاعت و اخلاص، این‌گونه به سوی تو پرمی‌کشد.

بیرون آمدن از پوسته‌ی غیبت، میوه‌ی محبت است. پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «من احب شیئاً اکثر ذکره»<sup>۲۶</sup> کسی چیزی را دوست بدارد، از محبوبش زیاد یاد می‌کند. واقعاً کمی فکر کنیم، ببینیم ما چقدر به یاد امام زمان ارواحناده هستیم؟ چه زمان‌هایی حضرت را یاد می‌کنیم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «من احب شیئاً لهج بذكره»<sup>۲۷</sup> کسی که چیزی را دوست بدارد، راجع به او زیاد حرف می‌زند. واقعاً ما چقدر راجع به امام زمان ارواحناده حرف می‌زنیم؟ چقدر در مورد او سخن می‌گوییم؟ چقدر در مورد این محبوب همه‌ی هستی، این معشوق خدای هستی، حرف می‌زنیم؟ خدا عاشق امام زمان است؛ عاشق تمام عیار برای امام زمان ارواحناده می‌خواهد؟ خدای متعال. او معشوق همه‌ی هستی است. چقدر دلمان پیش اوست؟ چقدر دلمان به سوی او پرمی‌کشد؟ در غیاب او چقدر بی‌قرار و بی‌تابیم؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: یعقوب پیغمبر به یقین می‌دانست که یوسف، زنده و سالم است؛ چون به سبب خوابی که یوسف در کودکی دید و برای پدرش، یعقوب تعریف کرد؛ یعقوب فهمید این فرزند، پیامبر می‌شود؛ این فرزند، مورد اقبال و توجه تمام خانواده‌ی خود، یعنی برادرانش و پدر و

<sup>۲۴</sup>. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۲۲۱.

<sup>۲۵</sup>. مجلسی، بحار، ج ۵۲، ص ۳۵.

<sup>۲۶</sup>. محمد بن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۳۰۰.

<sup>۲۷</sup>. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۲۳۱.

مادرش قرار می‌گیرد. یقین داشت که یوسف زنده و سالم است؛ اما یوسف را نمی‌دید. امام صادق علیه السلام فرمودند: یعقوب آن قدر در غیاب و فراق یوسف گریه کرد که به تعبیر قرآن «أَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ»<sup>۲۸</sup> سیاهی‌های چشمانش از بین رفت؛ هر دو چشمش نابینا شد؛ چشمش یکپارچه سفیدی شد. امام صادق علیه السلام فرمودند محبت یعنی این. چه کسی راجع به امام زمان ارواحنفاده این‌گونه در فراقش بی‌تاب است؟ چه کسی در اثر ندیدن امام زمان ارواحنفاده این‌گونه بی‌قرار است؟ چه کسی نالان است؟ چه کسی گریان است؟ چه کسی مضطرب است؟ یکی از عزیزانتان کمی دیر می‌کند، چگونه دل توی دلتان نیست؟ قرار است بچه‌تان از مدرسه بیاید؛ یک عزیزتان قرار است از سفر بیاید، دیر کرده است، دیده‌اید خصوصاً مادرها چگونه دلواپسند؟ چگونه بی‌قرار و بی‌تابند؟ نکند اتفاقی افتاده باشد؟ نکند مشکلی پیش آمده باشد؟ می‌آید دم در می‌ایستد. به او می‌گویند: اگر او تا دم در بیاید که می‌آید داخل؛ دم در ایستادن معنی ندارد. می‌گوید: نه نمی‌توانم بنشینم؛ می‌آید داخل کوچه، می‌رود سر کوچه می‌ایستد. می‌گویند: اگر تا سر کوچه برسد، یک دقیقه بعد داخل خانه است؛ بیا آرام بنشین؛ می‌گوید: نه نمی‌توانم. بی‌قرار است؛ بی‌تاب است. ماجرای سید بن طاووس را برایتان گفته‌ام؛ به پسرش محمد گفت: محمد، کسانی که می‌گویند ما عاشق امام زمان ارواحنفاده هستیم و امام زمان ارواحنفاده را ندیده‌ایم، دروغ می‌گویند؛ محال است کسی عاشق امام زمان ارواحنفاده باشد و ایشان را نبیند. فرمود نگاه کن اینها یک سگه‌ی طلایشان گم می‌شود، چگونه بی‌تابند؛ تا پیدایش نکنند، آرام نمی‌گیرند؛ زمین و زمان را می‌گردند؛ گوش عالم را گر می‌کنند که من چنین چیزی گم کرده‌ام؛ هر کس پیدا کرده است بداند مال من است. فرمود: کدام یک از کسانی که می‌گویند ما عاشق امام زمانیم ولی حضرت را ندیده‌ایم؛ به اندازه‌ی یک سگه‌ی طلا که گم می‌کنند، برای حضرت اعتبار و اهمیت قائل باشند، بی‌قرار و بی‌تاب دیدار حضرت باشند و در عین حال حضرت را ندیده باشند؟ لذا راه نجات از

<sup>۲۸</sup>. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۴.

غیبت برای سالک، محبت است؛ عشق است. محبت است که دائم انسان را به یاد حضرت نگه می‌دارد؛ انسان را بی‌قرار و بی‌تاب حضرت می‌کند.

مصلحت دیدن آن است که یاران همه کار بگذارند و خم طره‌ی یاری گیرند

فقط راهش همین است. کسی می‌خواهد به دیدار حضرت نائل شود، راهش عشق، دلدادگی، شیدایی و واله‌ی حضرت شدن است. دیشب در دعای کمیل که خواندید، از خدا چه خواستید؟ گفتید چه بشود؟ «قَلْبِي بِحَبِّكَ مُتَمِّمًا»<sup>۲۹</sup>، مُتَمِّمٌ می‌دانید یعنی چه؟ یعنی شیدا، یعنی واله. خدایا قلب من را واله و شیدای خودت کن. این شیدایی، این واله بودن، انسان را به حقیقت مهدوی وصل می‌کند. اگر کسی عاشق امام عصر ارواحنفا باشد، به حضرت راه پیدا می‌کند. حضرت از اغیار پنهانند؛ با یار آشکارند. یار حضرت بشو، آن وقت ببین چه می‌شود. البته دوستی و محبت، آثاری دارد. کسی عاشق کسی شود، به رنگ او در می‌آید؛ با خلقیات او، با روحیات او، با افکار او، با رفتار او، سنخیت پیدا می‌کند؛ «السَّنَجِيَّةُ عِلَّةُ الْأَنْضِمَامِ»<sup>۳۰</sup> چیزی که علت انضمام و پیوستگی بین دو چیز است، سنخیت است.

کبوتر با کبوتر، باز با باز کند هم جنس با هم جنس پرواز

و چیزی که می‌تواند این سنخیت را ایجاد کند، محبت است. این است که خوب است انسان در دستگاه خدا، در دستگاه امام عصر ارواحنفا، گدایی محبت کند. بخواهیم که قلوب ما را با محبت خودشان مفتون و شیدا و واله کنند. اگر این‌گونه شود، همه‌ی حجاب‌ها کنار می‌رود؛ چون حجاب، خودت هستی.

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ، از میان برخیز

<sup>۲۹</sup>. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

<sup>۳۰</sup>. قاعده‌ای فلسفی است.



آن حجابی که نمی‌گذارد امام زمان را ببینی، آن حجابی که نمی‌گذارد خدای امام زمان را ببینی، خودت هستی؛ خودبینی‌ات است. اگر بخواهی خودت را ببینی، باید عاشق شوی؛ چون «حُبُّكَ الشَّيْءُ يُعْمِي وَ يُبْصِرُ»<sup>۳۱</sup> محبت تو به یک چیز، تو را کور و کر می‌کند. غیر او را نمی‌بینی؛ از غیر او نمی‌شنوی. وقتی از غیر او کور و کر شدی، دیگر خودت را نمی‌بینی؛ لذا از میان برخاستی؛ لذا آن موقع محبوبت را می‌بینی. پس راه، محبت و عشق به حضرت است.

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سرآید ناخوانده درسِ مقصود از کارگاه هستی  
خدایا محبت امام عصر ارواحنفاذ را به خالص‌ترین و تمام‌عیارترین حد، نصیب همه‌ی ما بفرما. و به برکت این محبت، ما را از غیبت و حجاب، رهایی و خلاصی ببخش و به وصال محبوب و گمشده‌ی همه‌ی وجود و قلبمان نائل بفرما؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

<sup>۳۱</sup>. صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۰.